

احسان اله ربیعی

در درس اول با مفهوم فلسفه و تاریخ و ویژگیهای آن آشنا شدید، در درس دوم در مورد ریشه و شاخه های فلسفه خواهیم گفت

فلسفه که مسایل بنیادین، کلی و اساسی هستی را مطالعه میکند را اگر به یک درخت تشبیه کنیم ریشه ای دارد و شاخه ای، یعنی یک بخش اصلی دارد و یک بخش فرعی، بخش اصلی فلسفه عبارت است از هستی شناسی و معرفت شناسی

هستی شناسی می خواهد درباره اصل هستی و مسایل و قواعد آن بحث کند و چون لازمه این کار شناختن هستی و توانایی انسان در شناختن آن است در اینجا بحث معرفت شناسی هم مطرح میشود یعنی توانایی انسان در شناخت و ابزار کسب شناخت و نظرات مختلف درباره آن

اما بخش فرعی یا شاخه های فلسفه آن احکام و قوانین اصلی را درباره یک دانش خاص یا قسمتی از وجود بیان میکند، یعنی هر دیدگاهی که مادر هستی شناسی و معرفت شناسی داشته باشیم در دیدگاه مادر باره آن دانش خاص مثلاً اخلاق یا هنر یا علم تاثیر دارد، اگر مادر هستی شناسی جهان را دارای دو بعد مادی و غیر مادی بدانیم در روانشناسی که شاخه فرعی است انسان را دارای بعد مادی و روح غیر مادی می دانیم

چون در اینجا فلسفه به آن علم خاص اضافه میشود به آن فلسفه مضاف می گویند یعنی فلسفه به آن علم اضافه شد مثلاً فلسفه اخلاق یا فلسفه علم و غیره تمام مبانی و زیر بناهای علوم در فلسفه مضاف مطرح میشود و اساس و بنیان نظریه های مختلف در علوم است

یکی از فلسفه های مضاف فلسفه جامعه شناسی است که درباره جامعه و افراد و مسایل مربوط به آن بحث میکند، یک سوال مهم در فلسفه جامعه شناسی این است که آنچه اصل است جامعه است یا فرد؟ آیا جامعه اصلی است و فرد اعتباری یا برعکس این افرادن که جامعه را می سازند، در پاسخ به این سوال سه دیدگاه وجود دارد

(1) اصالت فرد:

احسان اله ربیعی

این گروه فرد را اصل دانسته و میگویند جامعه مجموعه ای از افراد است
و چیزی جدای از جامعه نیست

انها مصلحت فرد را مقدم بر مصلحت جامعه میدانند و در برنامه های مختلف
فرد را مورد توجه قرار میدهند و در سیاست معتقد به آزادیهای فردی یعنی
لیبرالیسم هستند

(2) اصالت جامعه

این گروه جامعه را اصل میدانند و افراد را تابع شرایط اجتماعی می دانند و منافع
جامعه را در اولویت قرار میدهند و در سیاست به سوسیالیسم که آزادیهای جمعی
را تأمین میکند اعتقاد دارند

(3) اصالت فرد و جمع

انها هم به افراد توجه دارند و هم به جامعه، درست است که انسان تحت
تأثیر جامعه است اما خودش هم دارای اختیار و اراده است و میتواند در جامعه
تأثیر بگذارد، زندگی طولانی افراد در کنار هم و در یک جامعه باعث میشود یک
روح جمعی در جامعه شکل بگیرد که بر افراد جامعه تأثیر می گذارد و آنها
را پیرو ویژگیهای جامعه قرار میدهد

- فلسفه نظری: در آن نالی که درباره حقایق عالم، بود و نبود است (هست و نیست) بحث می کند که لذت و لذت قضا، راضی است یا نه
 - فلسفه عملی: در آن نالی که در باره افعال اختیار است (باید یا نباید یا...) زندگی یعنی می گوید و لذت و لذت قضا، راضی است یا نه
 - فلسفه تاریخ: همان است که فلسفه هسته، مقدماتی که به مسائل بنیادین بخش خاص آنده و جای می گیرد
 - فلسفه اخلاق: بحث می کند که چه اخلاقی است که به آن فلسفه ما را می خوانند و وقتی مسائل بنیادین علوم (عقلیه) را می خوانند
 - فلسفه حقوق: همان فلسفه است که فلسفه ارتباطی با علوم دیگر دارد، هر چه با فلسفه تاثیر خاص خود را در هر رشته ای دارد
 - فلسفه مبانی: بحث می کند که فلسفه اولی شکل خاص از فلسفه ما را می خوانند و وقتی مسائل بنیادین علوم (عقلیه) را می خوانند



ریشه و شاخه های فلسفه

11

دسته بندی

گزاره های فلسفی زیر، نظر برخی فیلسوفان درباره موضوعات مختلف فلسفی است. اگر دقت کنید، می بینید برخی از آنها اساسی تر و بنیادی تر هستند. این گزاره ها را در ردیف یک و بقیه را در ردیف دو علامت بزنید.

ردیف	گزاره	۱	۲
۱	انسان مدنی بالطبع است و ذاتاً به زندگی اجتماعی گرایش دارد. فلسفه عدم اجتماعی	✓	
۲	هستی یک وجود بی انتهاست و حد و مرزی ندارد. فلسفه اولی	✓	
۳	اساس حکومت و سیاست را قدرت تشکیل می دهد. فلسفه سیاست	✓	
۴	زندگی را با امید به آینده بنا کن، زیرا جهان طراحی دقیقی دارد. فلسفه انسان شناسی	✓	
۵	تاریخ انسان از قانونمندی خاصی پیروی می کند. فلسفه تاریخ	✓	
۶	درک واقعیت های هستی امکان پذیر است. معرفت شناسی	✓	
۷	برخی از فضائل اخلاقی ذاتاً ارزشمند هستند. فلسفه اخلاق	✓	
۸	قانون علیت در سراسر عالم جاری و ساری است. فلسفه اولی	✓	
۹	موجودات جهان به دو دسته زوال پذیر و زوال ناپذیر تقسیم می شوند. فلسفه اولی	✓	
۱۰	راه های مختلفی برای شناخت جهان وجود دارد. معرفت شناسی	✓	

هر قانونی که در مورد حقیقت وجود است آدمی را درباره وجودش
 حقایق است زیرا هر چه در مورد حقیقت وجود است

احسان اله ربیعی

پیشرفت شما در فلسفه (بخش اصلی و فرعی فلسفه) به چه دردی می‌رسد؟

دانش فلسفه دارای یک بخش اصلی و تعدادی بخش های فرعی است. بخش اصلی به منزله ریشه و اساس فلسفه است و بخش های فرعی در حکم شاخه ها و ستنون های آنند. در این درس می‌خواهیم با ریشه و شاخه های این دانش آشنا شویم.

بخش اصلی و ریشه ای فلسفه پر از آن چه مخرج بحثی کند؟ صرف مختصر مفیدان بدانید ریشه چیست؟

۱۲

این بخش از فلسفه در سده بحث و بررسی اسل و حقیقت وجود و مسائل بیرون آن است. فیلسوفان تلاش می کنند قوانین و احکامی را که مربوط به خود هستی و وجود است به دست آورند. مثلاً بدانند که آیا هر هستی قانون علیت جاری است یا نه.

آیا آنجا که معرفت به وجود فرع بر امکان شناخت آن است. آن می‌خواهند بدانند انسان در شناخت هستی راهی بررسی کنند و بدانند که بشر چگونه و با چه ابزاری می‌تواند به شناخت هستی برسد. مثلاً می‌خواهند بدانند که آیا انسان می‌تواند قانون علیت را دریابد و به وجود چنین قانونی

فلسفه اصلی و ریشه ای فلسفه به چه دردی می‌رسد؟
بخش اصلی و ریشه ای فلسفه به چه دردی می‌رسد؟
فلسفه اصلی و ریشه ای فلسفه به چه دردی می‌رسد؟

در جهان مشتق باشد. از این رو بخش اصلی و ریشه ای فلسفه را به دو بخش تقسیم می‌کنند:
۱- هستی شناسی: که در باره قوانین و احکام کلی و عام ماکرم بر هستی و وجود بحث می‌کند.
۲- معرفت شناسی: که توانایی انسان در شناخت هستی را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

معمولاً

با دیگر به فعالیت ابتدای درس باز گردید و ببینید که کدام یک از گزاره ها مربوط به وجود شناسی و کدام مربوط به معرفت شناسی است.

معرفت شناسی	وجود شناسی
۱. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.	۱. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.
۲. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.	۲. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.
۳. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.	۳. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.
۴. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.	۴. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.
۵. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.	۵. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.
۶. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.	۶. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.
۷. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.	۷. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.
۸. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.	۸. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.
۹. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.	۹. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.
۱۰. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.	۱۰. هر چه هستی است در حقیقت هستی است.

۱. ontology
۲. epistemology
این فلسفه که علم بر پایه حقیقت است در حقیقت همان وجود شناسی است و معرفت و علم به حقیقت یکی از قسمات هستی در حقیقت همان وجود شناسی قرار می‌گیرد. اما به نظر می‌آید که در معرفت شناسی هستی این بخش توسط قوانین یافته و آموخته می‌شود. با عنوان مستقل معرفت شناسی مورد بحث قرار می‌گیرد.

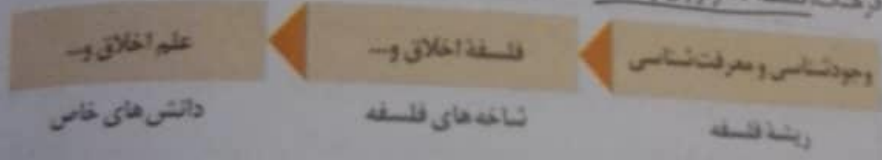
شاخه های فلسفه چه نوعی اند دانش های علمی باشند؟ با ذکر مثال

۱۳

شاخه های دانش فلسفه، آن دسته از دانش های فلسفی هستند که قوانین بنیادی وجودشناسی و معرفت شناسی را به محدوده های خاص منتقل می سازند و قوانین بنیادی آن محدوده از وجود را بیان می کنند؛ به طور مثال، اگر کسی در وجودشناسی پذیرفته باشد که «وجود بر دو قسم مادی و مجرد از ماده است» چنین کسی در انسان شناسی فلسفی خود می تواند بگوید که «انسان» نیز دارای دو بُعد مادی و مجرد است. حال، کسانی که معتقد باشند انسان دارای این دو بُعد است، در علم روان شناسی به بُعد مجرد او هم می پردازند و جایگاه آن را در رفتار و تربیت نشان می دهند.

[بدین ترتیب، با تأمل فیلسوفانه در حوزه هایی مانند اخلاق، دین، تاریخ و طبیعت، شاخه هایی از فلسفه مانند فلسفه اخلاق، فلسفه دین، فلسفه تاریخ و فلسفه طبیعت شکل می گیرد. امروزه دانش این فلسفه ها بسیار توسعه یافته و هر رشته علمی، دارای شاخه ای از فلسفه نیز هست، مانند فلسفه فرهنگ، فلسفه تکنولوژی و فلسفه حقوق.

شاخه های فلسفه چه نوعی اند
دانش های علمی باشند؟
با ذکر مثال



بر اساس این شاخه ها
فلسفه را می توان
تجزیه کرد

این قبیل شاخه های فلسفه را «فلسفه های مضاف» می نامند؛ زیرا کلمه فلسفه به کلمه ای که نام آن دانش یا موضوع خاص است اضافه شده است؛ مانند «فلسفه فیزیک» که به کلمه «فیزیک» اضافه شده است.



دانش یعنی نمود کلی که در آن...

۱۴



فلسفه های مضاف و علوم هم رابطه ای با هم دارند؟ فلسفه به نحای چه مسأله ای را در علوم مورد توجه قرار می دهند؟

دانستیم که مبانی و زیربنای علوم در فلسفه های مضاف قرار دارند و آنچه در فلسفه های مضاف پذیرفته شود، اساس و شالوده نظریات در علوم قرار می گیرد. برای روشن تر شدن این ارتباط، به نمونه زیر توجه کنید: چه رابطه ای میان فلسفه علم اجتماعی وجود دارد؟ در زمینه اصالت مزد جامعه چه رابطه ای میان فلسفه علوم اجتماعی، یکی از شاخه های مهم فلسفه است. یکی از مسائل مورد توجه در این مورد اینست که آیا جامعه این است که اهمیت دارد یا فرد؟ گروهی از فیلسوفان بیرو اصالت فرد هستند و جامعه را مجموعه ای از افراد می دانند که کنار هم زندگی می کنند. گروهی

به دیدگاه فیلسوفان طرفدار اصالت مزد جامعه را
نبرسیه

احسان اله ربیعی

دیگر از فیلسوفان معتقدند که افراد یک جامعه نقش و هویت مستقلی ندارند و افکار و اندیشه‌ها و تصمیم‌گیری‌های آنان تابع شرایط اجتماعی آنان است. این دو دیدگاه که در فلسفه علوم اجتماعی شکل گرفته، تأثیر زیادی در شیوه بررسی مسائل اجتماعی توسط جامعه‌شناسان دارد. آنان که به اصالت فرد اعتقاد دارند، همواره منافع و مصلحت افراد را بر منافع جامعه مقدم دانسته و در برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اقتصادی و نظایر آن، بیشتر به منافع و رشد فرد توجه دارند و در سیاست نیز معتقد به «لیبرالیسم» هستند که تأمین‌کننده آزادی‌های فردی است.

اما آنان که برای جامعه اصالت قائلند، برنامه‌های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی آنان، سمت و سوی اجتماعی دارد و منافع جمع را در اولویت قرار می‌دهند و در سیاست نیز به «سوسیالیسم» اعتقاد دارند که تأمین‌کننده منافع جمعی است.

در این میان، دیدگاه سومی نیز وجود دارد که معتقد است هم افراد اصالت دارند و هم جامعه. اینان معتقدند که گرچه افراد تحت تأثیر عوامل اجتماعی قرار می‌گیرند، اما هیچ‌گاه قدرت اختیار و تصمیم‌گیری خود را از دست نمی‌دهند و توانایی تأثیرگذاری بر جامعه و حتی تغییر جامعه را دارند. همچنین معتقدند که جامعه صرفاً جمع افراد نیست، بلکه با گرد هم آمدن افراد و زندگی طولانی آنان با یکدیگر، یک روح جمعی در جامعه شکل می‌گیرد که می‌تواند بر افراد جامعه تأثیر بگذارد و آنها را تابعی از ویژگی‌ها و ساختار جامعه قرار دهد. این دیدگاه فلسفی قائل به اصالت فرد و جامعه، توأمان است.

در کتاب «فلسفه علم»
اصالت فرد و شیوع آن
را می‌بینیم

در کتاب «فلسفه علم»
اصالت جامعه و شیوع آن
را می‌بینیم

در کتاب «فلسفه علم»
توزیع آن در روح جمعی
چگونه در جامعه شکل
می‌گیرد؟

۱۵

تطبیق

به این کلمات و اصطلاحات توجه کنید: مالکیت خصوصی، مالکیت دولتی، عدالت، آزادی، سرمایه‌داری، بیمه‌های فراگیر، تعاونی‌های اقتصادی، مدارس خصوصی، مدارس دولتی؛ این کلمات، با کدام یک از دو دیدگاه در فلسفه علوم اجتماعی تناسب بیشتری دارند؟

کلمات و اصطلاحات	
اصالت فرد	مالکیت خصوصی / آزادری / سرمایه‌داری / مدارس خصوصی
اصالت جامعه	مالکیت عمومی / عدالت / بیمه فراگیر / مدارس دولتی / تعاونی‌های اقتصادی

۱. Liberalism
۲. Socialism

یک تجربه

دانشجویی که به تازگی تحصیل در رشته علوم تربیتی را آغاز کرده بود، در همان سال های اول تحصیل در دانشگاه متوجه شد که اساتید وی گاه و بی گاه از فلاسفه بزرگ شرق و غرب یاد می کنند و سخنان آنان را نقل می کنند؛ گاهی از افلاطون و ارسطو و گاهی از ابن سینا و فارابی و گاهی نیز از کانت، هگل، مارکس و مانند آنها. این دانشجو می گوید من تعجب کردم زیرا این بزرگان را تاکنون به عنوان فیلسوفان بزرگ تاریخ می شناختم نه دانشمندان علوم تربیتی. بنابراین کنجکاو شدم و در پی این برآمدم که نقش آنان را در علوم تربیتی بیابم. به تدریج متوجه شدم که فیلسوفان دیدگاه هایی در فلسفه داشته اند که همان دیدگاه ها سبب پیدایش مکاتب بزرگ تربیتی شده است؛ مثلاً دیدم فلاسفه ای مانند افلاطون، ارسطو و ابن سینا که در هستی شناسی معتقد به ماوراء الطبیعه هستند و در انسان شناسی نیز علاوه بر بدن، روح را هم پذیرفته اند، مکاتب های تربیتی نزدیک به هم را پدید آورده اند که با مکاتب های تربیتی کسانی که پیرو مارکس یا کانت بوده اند تفاوت زیادی دارد.

کنکور ۹۹ ←

۱۴

پس از این تجربه، تصمیم گرفتم برای درک بهتر هر مکتب تربیتی ابتدا فلسفه ای را که پشتوانه آن مکتب است، به طور دقیق مطالعه کنم تا بتوانم آن مکتب را به خوبی بفهمم و ارزیابی درستی از آن داشته و بدانم که این مکتب تربیتی، سرانجام، انسان را به کجا می برد.

دسته بندی

بار دیگر به فعالیت ابتدای درس بازگردید و نام فلسفه مضاف هر یک از گزاره ها را که به شاخه های فلسفه مربوط می شوند، روبه روی آنها بنویسید.

گزاره	نام فلسفه مضاف
۱. ۳ د ۵ و ۷	